

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۲

آیه ۲۰ - ۲۱

آیه و ترجمه

و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین  
و ما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یومن بالآخرة ممن هو منها  
فی شک و ربک علی کل شیء حفیظ

ترجمه :

۲۰ - (آری) به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت که همگی از  
او پیروی کردند جز گروه اندکی از مومنان!  
۲۱ - او سلطه بر آنها نداشت (و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از  
آزادی شیطان در وسوسه‌هایش این بود که مومنان به آخرت از آنها که در شک  
هستند شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است.

تفسیر :

هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه‌های شیطان نیست!  
این آیات در حقیقت یکنوع نتیجه‌گیری کلی از داستان قوم سبا است که در  
آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس و  
وسوسه‌های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.  
در نخستین آیه می‌فرماید: به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها (و  
هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت! (و لقد صدق علیهم ابلیس  
ظنه).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۳

«آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مومنان» (فاتبعوه الا  
فریقا من المومنین).  
یا به تعبیر دیگر پیش بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد  
شدن از درگاه کبریائی خداوند گفت فبعزتک لاغوينهم اجمعین الاعبادک  
منهم المخلصین: به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت

گمراه خواهیم کرد درباره این گروه درست از آب در آمد.

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست، و این سست اراده‌ها و ضعیف‌الایمانها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مومنین بودند که زنجیرهای وسوسه‌های شیطان را در هم شکستند، و فریب دامهای او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آنها از نظر عدد کم بودند ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند: اولئك هم الاقلون عددا و الا کثرون عند الله قدرا.

در آیه بعد در رابطه با وسوسه‌های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می‌گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه‌اند، به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست می‌گوید: شیطان سلطه‌ای بر آنها نداشت و کسی را به پیروی خود مجبور نمی‌کند (و ما کان له علیهم من سلطان).

این ما هستیم که اجازه ورود به او می‌دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلمبان صادر می‌کنیم!

این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می‌کند: و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی: «من سلطه‌ای بر شما

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۴

نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید» (ابراهیم - ۲۲).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست او آرام نمی‌نشیند و پایه‌های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می‌کند.

لذا در دنباله آیه می‌افزاید: هدف از آزادی ابلیس در وسوسه‌هایش این بود، که مومنان به آخرت از افراد بی ایمان و کسانی که در شکند شناخته شوند (الا لنعلم من یومن بالآخرة ممن هو منها فی شک).

بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می‌شود آگاه است، بنابراین جمله «لنعلم» مفهومی نیست که ما مومنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند نمی‌شناسیم، باید وسوسه‌های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند

است، چرا که خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد، و سوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد، و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود. به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند. و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید: و پروردگار

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۵

تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است (و ربک علی کل شیء حفیظ). تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۶

آیه ۲۲ - ۲۷

آیه و ترجمه

قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموت ولا فی الارض و ما لهم فیهما من شرک و ما له منهم من ظهیر و لا تنفع الشفعة عنده الا لمن اذن له حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ما ذا قال ربکم قالوا الحق و هو العلی الکبیر قل من یرزقکم من السموت و الارض قل الله و انا او ایاکم لعلی هدی اوفی ضلال مبین

قل لا تسلون عما اجرنا و لا نسل عما تعملون قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق و هو الفتاح العلیم قل ارونی الذین الحقتم به شرکاء کلا بل هو الله العزیز الحکیم

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۷

ترجمه :

۲۲ - بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده‌اند.

۲۳ - هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد، (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دل‌های آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: پروردگارتان چه دستوری داده؟ می‌گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.

۲۴ - بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵ - بگو شما از گناهی که ما کرده‌ایم سئوال نخواهید شد (همانگونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم.

۲۶ - بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند سپس در میان ما به حق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می‌سازد) و او است داور (و جدا کننده) آگاه.

۲۷ - بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته‌اید به من نشان دهید، هرگز چنین نیست، (او شریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر :

به من بگوئید چرا...

در آغاز سوره گفتیم بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات این سوره پیرامون مبدا و معاد و اعتقادات حق سخن می‌گوید، و از پیوند آنها مجموعه‌ای از معارف راستین حاصل می‌شود.

در این بخش از آیات در واقع مشرکان را به محاکمه می‌کشد، با ضربات

کوبنده سوالات منطقی آنها را به زانو در می‌آورد، و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می‌سازد.

در این سلسله آیات پنج بار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رامخاطب می‌سازد و می‌گوید به آنها بگو... و در هر بار مطلب تازه‌ای را درارتباط با سرنوشت بت و بت‌پرستی مطرح می‌کند، به گونه‌ای که انسان در پایان به خوبی احساس می‌کند که مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست بلکه نمی‌توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت.

در نخستین آیه می‌فرماید: به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید بخوانید، اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی‌کنند و گاهی از کارتان نمی‌گشایند (قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله).

سپس به دلیل این سخن پرداخته می‌گوید: این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالک ذره‌ای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچیک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده‌اند! (لا یملکون مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض و ما لهم فیهما من شرک و ما له منهم من ظهیر).

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند باید یکی از این، سه وصف را دارا باشند، یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین، و یا لا اقل شرکت با خداوند در امر خلقت، و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور. در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است، و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظهای نظر لطفش از آنها برداشته شود راهی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۷۹

دیار عدم می‌شوند اگر نازی کند یکدم، فرو ریزند قالبها! جالب اینکه می‌گوید: مثقال ذره فی السموات و الارض یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند چه مشکلی را از خود می‌توانند حل کنند تا از شما؟! در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می‌آید که اگر چنین است پس مساله شفاعت شفیعان چه می‌شود؟

در آیه بعد به پاسخ این سؤال پرداخته، چنین می‌گوید: اگر شفیعی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است، زیرا: هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد (و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له).

بنابر این بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند هولا، شفعا ناعند الله: اینها شفیعان ما نزد خدایند! (یونس - ۱۸) به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

در اینکه جمله الا لمن اذن له (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به شفیعان است یا شفاعت شدگان؟ مفسران دو احتمال داده اند، اما به تناسب اینکه در آیه قبل سخن از بتها مطرح بود و آنها بتها را شفیعان خود می پنداشتند مناسب این است که اشاره به «شافعان» باشد.

آیا منظور از «شفاعت» در اینجا شفاعت در دنیا است یا آخرت؟ هر دو محتمل است، ولی جمله های بعد نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.

لذا بعد از این جمله چنین می گویند: در آن روز اضطراب و وحشتی بردلها چیره می شود (هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان غرق در اضطراب می شوند، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۰

شفاعت می دهد؟ و در باره چه کسانی؟ و این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که فزع و اضطراب از دلهای آنها زایل گردد، و فرمان از ناحیه خدا صادر شود (حتی اذا فزع عن قلوبهم).

به هر حال آن روز غوغائی برپاست، چشم شفاعت شوندگان به شافعان دوخته شده، و با زبان حال، یا به زبان قال، ملتمسانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند. اما شفاعت کنندگان نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند، تا چگونه، و در باره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد، تا فرمان شفاعت درباره کسانی که لایق آن هستند از طرف خداوند حکیم صادر شود.

اینجاست که هر دو گروه رو به یکدیگر می کنند و از هم می پرسند (یا مجرمان از شافعان می پرسند) پروردگار شما چه دستوری داد؟ (قالوا ما ذا قال ربکم). «در پاسخ می گویند: خداوند حق را بیان کرد» (قالوا الحق).

و حق چیزی جز اجازه شفاعت درباره آنها که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع نکرده اند می باشد، نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم

شکستند، و به کلی از خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و دوستان او بیگانه شدند.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه (وهو العلی الکبیر).

این جمله دنباله سخن شافعیان و مکمل آنست در حقیقت آنها می‌گویند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۱

چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می‌دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

آنچه در بالا گفتیم نزدیکترین تفسیری است که با جمله‌های آیه هماهنگ و منسجم است، در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند و عجب اینک در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است.

در آیه بعد از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد میشود و مساله «رازقیت» را بعد از مساله «خالقیت» که در آیات گذشته مطرح بود عنوان میکند، این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد، و از پاسخی که از درونشان می‌جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می‌گوید: بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی میدهد و برکات آن را در اختیارتان می‌گذارد؟! (قل من یرزقکم من السموات و الارض) بدیهی است هیچکس از آنها نمیتوانستند بگویند این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل میکنند، گیاهان را از زمین میرویانند، و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می‌گذارند.

جالب اینکه بدون آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله میفرماید: بگو الله (قل الله).

بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند، چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق میدانستند، و برای بتهای آنها مقام شفاعت قائل بودند.

---

این نکته نیز قابل توجه است که روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به انسانها میرسد منحصر به باران نیست، «نور و حرارت آفتاب» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیاتبخش باران نیز مهمتر است. همانگونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود، و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت همه در این عنوان جمعند. در پایان آیه اشاره به مطلبی میکند که خود میتواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه‌ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید، و به اندیشه و فکر پردازد، می‌گوید: مسلماً ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم! (و انا اوایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین). اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنا بر این ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید کدامیک هدایت یافته و کدامیک گمراه است؟ نشانه‌ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه‌های هدایت و با دیگری ضلالت است؟!.

و این یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خود جوشی وادارند، و اینکه بعضی آن را یکنوع تقیه پنداشته‌اند نهایت اشتباه است.

جالب اینکه «هدایت» را با کلمه «علی» ذکر کرده، و «ضلالت» را با «فی» اشاره به اینکه هدایت یافتگان گوئی بر مرکب را هواری نشسته، و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان فرو رفته‌اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از «هدایت سخن» گفته سپس از «ضلالت» چرا که در آغاز جمله نخست می‌گوید ما و بعد می‌گوید شما تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد!

گرچه توصیف «مبین» را جمعی از مفسران تنها مربوط به «ضلالت»



میدانند، چرا که ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است. ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای «هدایت» و «ضلالت» هر دو باشد، زیرا در اینگونه موارد در کلمات فصحاوصف تکرار نمیشود، بنا بر این، هم «هدایت» توصیف به «مبین» شده است، و هم ضلالت همانگونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده میشود.

آیه بعد باز همان استدلال را به شکل دیگری - باز با همان لحن منصفانه‌ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد - ادامه میدهد، می‌گوید: «بگو شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود» (قل لا تسئلون عما اجرنا و لا نسئل عما تعملون). عجب اینکه در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور است در مورد خودش تعبیر به جرم کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام میدهند! و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۴

باشد، چرا که نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او میرسد. ضمناً اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمایی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما مینویسند و یا شرک شما ضرری به ما میزند، ما روی دلسوزی و حقجوئی و حقتلبی بر این کار اصرار می‌ورزیم.

آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم، و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشان هستیم، به بیان این حقیقت میپردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی میشود، و حق و باطل از هم جدا میگردد، و هر کدام بر طبق مسئولیت‌هایشان پاداش و کیفر میبینند، میفرماید: به آنها بگو پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع میکند، سپس در میان ما به حق داوری میکند و ما را از یکدیگر جدا میسازد، تا هدایت شدگان از گمراهان باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق).

اگر میبینید امروز همه با هم آمیخته‌اند و هر کسی ادعا میکند من بر حقم و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و روز جدائی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید، چرا که ربوبیت پروردگار چنین اقتضا میکند که «(سره)» از «(ناسره)» و «(خالص)» از «(ناخالص)» و «(حق)» از «(باطل)» سرانجام جدا شوند، و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند. اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سوالات پروردگار در آن روز آماده کرده‌اید در پایان آیه برای اینکه روشن سازد این کار قطعاً شدنی است می‌افزاید: اوست داور و جدا کننده آگاه (و هو الفتاح العليم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۵

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است، یکی اشاره به قدرت او برمساله جداسازی صفوف میکند، و دیگری به علم بی پایان او، چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست. تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان «(رب)» (پروردگار) اشاره به این است که خداوند مالک و مربی همه ماست، و این مقام ایجاب میکند که برنامه چنین روزی را فراهم سازد، و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلائل «(معاد)».

واژه «(فتح)» به طوری که «(راغب)» در «(مفردات)» می‌گوید: در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است، و آن بر دو گونه است: گاهی با چشم دیده میشود، مانند گشودن قفل، و گاه با اندیشه درک میشود مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه‌ها، و یا گشودن رازهای علوم، و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها. بنا بر این اگر در مورد جداسازی صفوف مخصوصاً در آنجا که همه با هم آمیخته‌اند این واژه به کار رفته، به خاطر همین است، چرا که علاوه بر جداسازی در میان آنها قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام میگیرد و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد جزا میدهد.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات روی ذکر «(یا فتاح)» برای حل مشکلات تکیه شده است، چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از فتح آمده بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل واز میان بردن هر اندوه و

غم، و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچکس جز او «فتاح» نیست، و «مفتاح» و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۶

در آخرین آیه مورد بحث که پنجمین فرمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میباشد بار دیگر به مساله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز میگردد و با این مساله بحث را خاتمه می دهد:

می فرماید: «بگو کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید» (قل ارونی الذین الحقتم به شركاء).

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بیجان و خاموش است، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات که پائین ترین موجوداتند برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان میدانید باز مصیبت است و گمراهی، چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.

لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید نه هرگز چنین نیست! (کلا).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، بس است بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه میدهید؟! در حقیقت «کلا» کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته.

و سرانجام برای تاکید و تحکیم این سخن می گوید: بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم (بل هو الله العزيز الحكيم).

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب میکند که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد، و حکمتش اقتضا میکند که این قدرت را بجا صرف کند.

آری داشتن این صفات نشانه واجب الوجود بودن اوست و واجب الوجود هستی بی انتهایست هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد، چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن میسازد، که وجود بی پایان همیشه یکی است

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۷

(دقت کنید).

نکته:

### راه تسخیر دلها!

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنائی به فنون بحث و استدلال، و عدم رعایت جنبه‌های روانی، هرگز نمیتوانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند. علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توام باشد تا جنبه‌های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس وجدان او را بیدار کرده و روح حقیقلبی و حق جوئی را در او زنده کند. در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه‌ای از عواطف و احساسات گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل میدهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد. قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۸

- ۱ - به گفته‌های خود ایمان دارد، و آنچه را که می‌گوید از اعماق جانش برمیخیزد.
- ۲ - هدفش از بحث، حقیقوئی و حقیقلبی است، نه برتریجوئی و تفوق طلبی.
- ۳ - او هرگز نمیخواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.
- ۴ - او آنچه می‌گوید از طریق دلسوزی می‌گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.
- ۵ - او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمیکند.

۶ - او نمیخواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر درباره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت میکند، و اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

۷ - او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمیدهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

۸ - او نمیخواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوشی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خود جوشی آنها رابه حقیقت برساند.

دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - به فرمان خدا - با مخالفان که توام با ریزه کاریهای جالبی بود گواه بسیارزنده ای بر بحثهای بالاست.

او گاه تا اینجا پیش میرود که حتی دقیقا تعیین نمیکند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی، بلکه می گوید: ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۸۹

و یا اینکه می گوید: روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری میکند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد.

البته انکار نمیتوان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد میکند.

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهما السلام) با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید مفضل بن عمر چنین میخوانیم: اومی گوید من در کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم و در عظمت مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اندیشه میکردم، ناگهان دیدم ابن ابی العوجاء (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که

سخنش را می شنیدم، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟...

«ابن ابی العوجاء» رو به من کرد و گفت: تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمیگوید، و مانند

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۹۰

برخورد تو برخورد نمیکند.

او از این بالاتر از ما شنیده است هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد برد بار عاقل هوشیار و متینی است، که هرگز سبکسری دامن گیرش نمیشود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا میدهد، حرفهای ما را میشنود، و از دلائل ما آگاه میشود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن میکنند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلائل ما را پاسخ می گوید، و بهانه های ما را قطع میکند، آنچنانکه قدرت بر پاسخ گفتن نداریم، تو اگر از یاران او هستی اینچنین با ما سخن بگو.

